



پرنده زیر چتر هم خیس می شود

اثری از: محمدمجید سینتافر

خط: استاد اسرافیل شیرجی

گرافیک و اجرا: محمدمجید سینتافر

ویراستاری: ریحانه ماهرالنقش، لیلا ماهرالنقش

• نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۳، تهران • شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مجتمع چاپ زرین نقش • بخش: ۶۷۰۴۰-۶۶۰۲۱

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر، انحصاراً برای مؤلف محفوظ است.
هرگونه بهره‌برداری از کتاب‌آرایی و همچنین نقل قول، برداشت و یا الهام از متن،
تنها با اجازه‌نامه کتبی از مؤلف مجاز می‌باشد و برداشت سوء، پیگرد قانونی خواهد داشت.

www.NEOPoem.Com

سرشناسه	: سینتافور، محمدمجید، ۱۳۶۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: پرندۀ زیر چتر هم خیس می‌شود/ اثری از محمدمجید سینتافور.
مشخصات نشر	: تهران: محمدمجید سینتافور، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۷ ص: ۱۷×۱۷ س.م.
شابک	: 978-600-04-1820-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شعر فارسی - - قرن ۱۴
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۸۶۱۲ پ/ PIR۸۳۴۸
رده بندی دیویی	: ۸۵۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۶۴۹۶۲۹

فهرست مطالب

۱۲

مقدمه

فصل اول: کهن بال

۲۲

بی‌پزندگی

۲۴

نیلوفرانه

۲۶

دیرتر از همیشه

۲۸

انقراض

۳۰

سنجاقک

۳۲

خواب زمستانی

۳۴

جریان پنهان

۳۶

سیصد و شصت درجه

۲۸	نمایش شاعر
۴۰	شماره هفت
۴۲	وحشت عصرانه
۴۴	دور باطل
۴۶	یقه
۴۸	ماه غسل
۵۰	زمستان
۵۲	عکس فیثاغورث
۵۴	ماهی که شاید همیشه پشت اجر بماند
۵۶	حقوق شهروندی
۵۸	شیشه
۶۰	آنزایمر
۶۳	اوتیسم
۶۶	تابو
۶۸	تلنگر
۷۰	خودشیفتگان

فصل دوم: اسیر سارگاسو

۷۶	انفرادی در روز روشن
۷۹	تلخ، ترش، شور، شیرین و تلقین
۸۲	آبشار فرهنگی
۸۴	فرا تراز جبرئیل
۸۶	فرهنگ اجباری
۸۸	پيله
۹۰	لیست سیاه
۹۲	تلقین
۹۵	پاییز
۹۸	پوشال
۱۰۰	دشمن انگاری
۱۰۲	خاک مسموم
۱۰۵	جنبش نود و نه درصد
۱۰۸	تاراج
۱۱۰	زعفران در قفس

فصل سوم: سیمرغ پر، پر، پر

۱۱۶		مشق پرواز
۱۱۷		یهودا
۱۱۸		سیاه بازی
۱۱۹		پاشنه آشیل
۱۲۰		امنیت سیاه
۱۲۱		جنگ نرم
۱۲۲		خواب غفلت
۱۲۳		نوبهار
۱۲۴		دنيا كه در سر انگستان روزی هزار بار چرخ می زند
۱۲۵		شیانویس
۱۲۶		سانسور معکوس
۱۲۷		حسن خوش ریاست
۱۲۸		تقاص
۱۲۹		شکاف طبقاتی

- ۱۳۰ صلح پوشالی
- ۱۳۱ ظلمات
- ۱۳۲ گرد هم آیی
- ۱۳۳ در حسرت وطن
- ۱۳۴ بی خبری
- ۱۳۵ استعمار مدرن
- ۱۳۶ سوغات تحریر
- ۱۳۷ خسوف
- ۱۳۸ گرگ ها

از کتاب "ابی بی ترانه" بخوانید:

- ۱۴۲ تا ثریا برود گاو فلک، رفت که رفت
- ۱۴۴ ماهی قرمز، آزاد
- ۱۴۶ گیسو طلا
- ۱۴۸ پرنده بی پرنده

از "کتاب از جزایر بی قناری" بخوانید:

نوستالژی جنگ ۱۵۶.....

لال ۱۵۸.....

عشق اول ۱۶۳.....

از "کتاب رقص روی طناب دار" بخوانید:

فریب ۱۷۳.....

تعصب ۱۷۴.....

باران گرفته است و کمی نیز دلخورم ۱۷۶.....

مقدمه

زاده "شهری"ام که تنها لقب هنرپرورش دادن اجحاف است، اصفهان من دقیقاً مترادف و هم قد و قامت واژه "هنر" است. از شمال به جنوب و از شرق به غرب؛ از هر سوی که به آن بنگرید، جز هنر در جان فیروزه‌هایش نخواهید دید و این خون نه از دوره "صفوی، بلکه از نخستین روز تپیدن زنده‌رودش در سینه، سرخی رخسار بوده است. شهری که برندگانش شاعرند و سنگ‌هایش معمار، شهری که زنده‌رودش قلم بدست گرفته نقشی آبرنگین کشیده جاودان، و بادهای باده‌آورش را در بیشه‌زارها موسیقی زندگی ماند، مگر می‌توان مردمش را جز به هنرمندی یافت؟ حتی در آن شب‌های "وضعیت قرمز" حملات هوایی سال‌های میانی دهه شصت. من دقیقاً در ساعت هفت یکی از همان شب‌های اسفند شصت و شش در بوی باروت و وحشت سرخ هواپیماهای متجاوز، چشم به این آسمان یکسره گرم و میش گشودم.

...و اما شعر، هرچند همانند دیگر کودکان ترانه با باری‌های پیش از هفت سالگی نیز آمیخته بود، اولین یادگار مکتوب به تابستان هفتاد و چهار باز می‌گردد، و برآستی که الیا را آموختم تا بنویسم. در طی این سال‌ها بواسطه "مسیر زندگی که گاه سنگلاخ بوده و گاه سنگلاخ! هرگز افتخار شاگردی در پیشگاه اساتید نبوده و شاید شیرینی شعر برایم همین باشد که ذره ذره‌اش تجربه بوده است و لحظه لحظه‌اش خاطره. و تاوانش نیز انبوه آثار چاپ نشده، روزگار خوب نوجوانی ست که هرگز ارائه‌شان لطفی نخواهد داشت. جز خاطره‌بازی.

پیرامون آثاری که طی چهار کتاب "پرند زیر چتر هم خیس می‌شود"، "آبی بی‌ترانه"، "رقص روی طناب دار" و "از جزایر بی‌قناری" به آستان هنرپرورتان ارائه می‌گردد، ناگفته‌های فراوانی وجود دارد که

بر خود واجب می‌دانم پاسخگوی آن‌ها باشم؛ از انتخاب مضامین، سبک‌ها و طراحی‌ها گرفته تا خط مشی فکری-هنری و هر آن‌چه به ماهیت سرایش این آثار مرتبط باشد.

همه انسان‌ها ذاتاً در زبانی ناپیدا، بدوی و شاعرانه وجه اشتراک دارند و این زبان؛ زبان هنر است. هرچند اولویت اول، هنری‌ست که با زبان موسیقایی مانوس باشد اما نباید فراموش کنیم؛ از هنرمند انتظار می‌رود مهارت‌های قابل شناختی را به نمایش گذارد که علاوه بر تصفیه روح و روان، نقش دیرین آموزش‌گرایی هنر را نیز برای جامعه هنرپرور به ارمغان آورد.

هرچند برخی هنوز تهران را با "طا" می‌نویسند، اما جریان زندگی‌مان با پیش‌ترها تفاوتی فاحش داشته و به تبع نیازهایمان نیز تغییر یافته‌اند. رسالت هنر امروز، همچون گذشته، تعدیل فزون‌خواهی فطری بشر و زبانی برای ابراز عواطف اوست؛ عواطفی که بیانی متفاوت با گذشته دارند و نسبت به پیش‌تر دچار نوعی جهش ژنی و تفاوت در بیان گردیده‌اند. هنرمند کمال‌گرا باید نوش‌دارویی بر آسیب‌های زیستن آدمی در اکنون بیابد و اصرار بر ثبات هنری، ناشی از ناتوانی هنری وی در تطبیق با زمان است و مبین آن است که هنرش در فضایی ارتجاعی و بسته محدود است؛ هنری تقلیدی‌ست و عاری از نوآوری، جریانی که مردابی بیش نیست و چیزی برای به پرواز در آوردن بر آسمان نخواهد داشت. قدم‌زدن در این وادی، قدم‌زدن در وادی خنثی هنری‌ست.

یکی از آن رده داروهایی که همه ما در دوره "خردسالی از آن بهره برده‌ایم؛ آسپرین بچه بوده است، یادتان که هست؟! دارویی که هرچند تا همیشه در ردیف اقلام دارویی خواهد ماند اما هرگز درمان‌گر سرطان نخواهد شد، زیرا برای چنین هدفی فرموله نشده است. هنر دیروز پادزهری متناسب با زخم‌های بشر دیروز بوده و تأثیرش بر تاریخ تکامل تا آن حد مشهود است که تا همیشه مورد احترام خواهد ماند، اما بشر امروز دچار دل‌زخم‌های نوین و یا لاقط جهش یافته‌تری شده است که نیازمند هنر روح‌افزایی

متناسب با عصر زیستایی‌اش خواهد بود. باید زبان بشر امروز را شناخت و هنری هماهنگ با نیازش عرضه داشت و شاید این مهم تحقق نیابد مگر آن که تغییراتی در الگوهای هنری صورت پذیرد.

به قراردادهای اعتیادآور هنری اعتقادی ندارم. شعر شهودی خلاقانه‌ست که خصلت چندزبانه بودنش آن را امتیازی ویژه بخشیده؛ امتیازی که شاید رویای آزادی و شاید آزادی در رویا باشد. هنر در بند؛ هنر فیگوراتیو، استعمارگر، بی روح و ثقیل است؛ هنر چندبعدی پرتاکید کم‌اثر. هنرمند، قهرمان داستان‌های مبارزه با مرزبندی‌هاست؛ قهرمانی که چراغ به دست، تاریکی‌ها را می‌کاود. لازم است که هنرمند مدام شیوه کاری‌اش را متناسب با تغییراتی که در دنیایش و خودش رخ می‌دهد، تغییر دهد و هنرش را از راکد شدن وا دارد.

در تاریخ هنر و علی‌الخصوص در یک قرن اخیر آوونگاردهای فراوانی مشاهده می‌شوند که شاید بیش‌ترشان نوعی بازیگوشی عاری از منطق بوده و نتوانسته‌اند به درستی پاسخ‌گوی نیازهای بشر امروز باشند و حلقه‌آر براطشان سست است. اصولاً هنری که در پس لفاف نوین‌اش، دست‌آوردی کهن و فطری را عرضه نماید، پر استقبال‌تر و با دوام‌تر از کارهای افراطی یکسری نوگرایانه‌ای است که بی‌ارتباط با روح‌شناختی بشرند. برخی جریان‌های نوگرایانه تا آن حد نامأنوس با قداست هنرند که حتی اگر بشود واژه «هنر» را به آن‌ها نسب داد بی‌گمان هنری هرز، مبهم و بی‌محتوایند. آثاری تهی و زودگذر که نطفه‌ای سرگردان، بی‌اصالت و فاقد شناسنامه‌اند. آوونگاردهای افسارگسیخته شبه‌هنری‌ای که نه تنها مسیر را روشن نمی‌نمایند، بلکه مشعل‌هایی در بی‌راهه‌اند و هنرمندان جوان را به دور باطل واهی دارند. جریان‌های نوظهوری که گاه تا آن حد ضد هنری بوده‌اند که بازهای بحرانی و ناپایدار را در تاریخ هنر پدید آورده و مرز هنر و ناهنر را بی‌خبرتر از آن چه بوده‌است، نموده‌اند. بدون شک هنر امروز نیازمند بازنگری‌ست و همه در یک نقطه مشترکیم و آن این‌که؛ هرج و مرج هنری، راهکاری‌ست مغایر با گفتمان هنری و باید از آن پرهیز نمود.

برخی هنوز دغدغهٔ سبک را دارند و برایشان "چطور گفتن" از "چه چیز را گفتن" مهم‌تر است، اما برای من جان اثر، بسیار مهم‌تر از پوست و پوشش اوست. آثارم گاه شاد و گاه غمگین، ولی همیشه جاندارند. در پی بازنمایی وقایع از زوایای متفاوتم. دنبال چیزی نمی‌گردم، چون همین که دنبال چیزی باشی یعنی؛ دنبال خیلی چیزها نیستی و قاعدتاً آن‌ها را نخواهی دید. وقتی گسترهٔ زیستی بشر پیش رویت باشد، چگونه می‌شود که باریکهٔ کوچکی از آن را برای آثارت برگزینی و مابقی را نادیده بگیری؟

سعی‌ام بر آن است که چون آینه‌ای راوی خوب و بد چهرهٔ "زمینی باشم که در آن نفس می‌کشم، قدم می‌زنم، فکر می‌کنم، می‌خندم و آرزو می‌نمایم. خود را آزاد می‌بینم و البته مسئول؛ فراواند چیزهایی که کمتر به آن‌ها پرداخته شده‌است و یا لاقط دل مشغولی‌های سیاسی و هنری تا کنون نتیجهٔ "چشم‌گیری در پروراندنشان به بار نیامورده‌اند. مضمون برخی آثارم، بیان تلخی‌های حقیقی دست‌کاری نشده‌ای از جهانی‌ست که در آن نفس می‌کشم. حقایقی که چون مرضی واگیر هر روز شیوع بیشتری می‌یابند، اما سخن گفتن از آن‌ها هنوز هم برایمان تابوست. البته باید پذیرفت که همواره مرزبندی‌هایی وجود دارد؛ خطوط قرمزی که احترام به آن‌ها احترام به آرای یک نسل است.

درد من، دردی فرا ملی است و به تمامی آنچه در گسترهٔ هستی‌ست می‌اندیشم. آثارم وابسته به هیچ حزب و جناحی نبوده و نیست و امیدوارم که نشود. فراتر از مرزبندی‌های جغرافیایی می‌اندیشم و آرزوی صلحی پایدار و منصفانه در سراسر هستی را دارم. امروز که نظام سلطه دهشتناک‌ترین فجایع را به رخدادی روزمره و عادی بدل کرده‌است و نافرهیختگی را رواج می‌دهد، امروز که سازمان‌های به ظاهر مدافع حقوق بشر، چشم بر فجایع خون‌بار انسانی می‌بندند و اتفاقاً با تبیین سیاست‌های یک‌طرفه و ایجاد فضاهای مسموم خیالی، راه را بر افسار گسیختگی زیاده‌خواهان، نواستعمارگران و متجاوزان، می‌گشایند و تضییع حق‌داران را شدت می‌بخشند، بر خود واجب داشته‌ام که، کور و لال نباشم. تمامی جهت‌گیری‌های

سیاسی شعر من در راستای مبارزه با جنگ، غارت، نژادپرستی، دروغ‌پردازی و ناپاکی‌های سیاسی جهانی‌ست. چرا که هر کجای این کرهٔ آبی-خاکی، ظلمی بر گونه‌ای از حیات رخ دهد، خاموشی؛ تنگ سخنوران خواهد بود.

جوهر خرج تفنّن قلم نکرده‌ام. از آثار سطحی بی‌زارم و سعی داشته‌ام حرفی بزنم که ارزش لب‌گشودن داشته باشد. به شخصه ارزشی برای انباشتن حافظه قائل نشده‌ام و نیز قصد اشغال حافظهٔ مخاطبانم را ندارم. لحظه‌ای تفکر می‌آرد به تمام سالیان بخاطر سپرده شدن جهان. بخاطر سپردن این آثار، به خاطر سپردن تپهٔ ماسه‌هاست در کویر. مهم نیست که چند سطر را می‌خوانید یا حتی چند کلمه یا چند واژه را، در آن بیاندیشید.

در پایان باید اعتراف نمایم؛ مضامین فراوان دیگری نیز بوده‌اند که ارزش پرداختن را داشته‌اند اما از قلم این کمترین جا مانده‌اند و آرزو مندم کم و کاستی‌های این حقیر را بزرگوارانۀ ببخشید. از پروردگار خوبی‌ها برایتان بهترین‌ها را آرزو مندم.

از همسفری با شما آموخته‌ام که مرد دریا زده پاره می‌زند نه زجه، و هر آب تلخی کام تشنهٔ مسافران شوره‌زار را تسلا نمی‌دهد. به پاس تمام تاریکی‌هایی که به من آموختید در گلو فرو نبرم، سپاس. گوشه‌ای از هر قایق کوچک سرگردان می‌شود آشیانهٔ مرغی گم شده در این ناکجا سرا باشد. به پاس مهرورزی‌نی که مرا آموخته‌اید، سپاس. و اینک از گذرگاه سکوت رسته، یک بغل پرنده آورده‌ام نه برای خود، که برای تمام باغ‌های خاموش. من آموخته‌ام که پولک‌های هر پری را به دریا بازگردانم، پس اینک این نغمهٔ روشن، تقدیم به شما: پدر و مادر مهربانم باد.

محمدحسین قلی
۱۳۸۳/۱۰/۰۶
۰۴:۱۲